



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

# ویژه‌نامه روز ویراستار

به مناسبت یازدهم بهمن، روز ویراستار  
زادروز استاد احمد سمیعی (گیلانی)

تهیه و تدوین از روابط عمومی انجمن صنفی ویراستاران  
بهمن ۱۴۰۱

# ویژه‌نامه روز ویراستار

ضمیمه خبرنامه داخلی انجمن صنفی ویراستاران

با نظارت و همکاری هیئت‌مدیره انجمن صنفی ویراستاران:  
گلی امامی، اصغر مهرپرور، هومن عباسپور، مهناز مقدسی،  
مهدی قنوتی، لیلا اثنا عشری

یازدهم بهمن ۱۴۰۱

سردبیر: بهنام رمضان‌نژاد  
صفحه‌آرا: سمیه حسینی

تمام حقوق این ویژه‌نامه متعلق به انجمن صنفی ویراستاران است.  
نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

انتشار نسخه کامل الکترونیکی این ویژه‌نامه در فضاهای مجازی بدون  
نظرداشت مادی منعی ندارد.



نشانی: تهران، خیابان خرمشهر (آبادانا)،  
خیابان صابونچی (مهناز)، کوچه دهم،  
پلاک ۴، واحد ۱.

۰۲۱-۸۸۵۱۴۶۱۴  
anjoman.virastar@gmail.com  
www.anjomanvirastar.ir



## فهرست

- ۵ ..... دو نکته دربارهٔ ویراستاری | حسن انوری
- ۶ ..... خاطره‌ای از حمید عنایت | عبدالحسین آذرنگ
- ۷ ..... بفرمایید بیرون خانم! | مهناز مقدسی
- ۹ ..... آنچه از مهدی رفیع آموختم | نازنین خلیلی پور
- ۱۱ ..... من چی می‌گم، اون چی می‌گه! | مهدی قنواتی
- ۱۲ ..... ویراستاران بی‌عنوان | لیلا اثنا عشری
- ۱۳ ..... کار دلپذیر | فرزانه صدیقی
- ۱۴ ..... زبان یاجوج و ماجوج | جواد رسولی
- ۱۵ ..... شاید قصه‌ای | هومن عباسپور
- ۱۷ ..... تاریخ فلسفه، بازاریابی نیچه‌ای و باقی قضایا ... | حجت پویان
- ۱۸ ..... نکته‌ای فراموش شده | نسربین پرویزی
- ۱۹ ..... ویراستار بودن از بیرون و درون | سمیه هاشمی
- ۲۰ ..... گونهٔ افغانی فارسی؟! | شیرمه‌ریار
- ۲۱ ..... ویراستار شهر نور | سحر مرامی
- ۲۲ ..... دو خاطره از ویرایش | مریم پورثانی
- ۲۳ ..... پیرکینز | منارحبیبه فرد
- ۲۴ ..... همین است که هست | مژگان اصغری طرقی
- ۲۶ ..... شرافت در جغرافیای نقص | الناز معتمدی
- ۲۷ ..... ویراستار خراب‌کار نیست! | مریم عرفانی فر
- ۲۸ ..... ویراستار؛ جراح یا باغبان | فاطمه گلچین
- ۲۹ ..... در مصائب ویرایش کاغذی | سیدمحمدحسین میرفخرائی
- ۳۰ ..... اخلاق در ویرایش | مریم مرشد
- ۳۱ ..... کسی هست که به حرف داوران لاک‌پشت پرنده گوش کند؟ | مهدی عصاره

## به مناسبت روز ویراستار

مهدی قنوانی

ویراستار، مدرس ویرایش، پژوهشگر

از حدود سال ۱۳۹۰ بود که بیش از پیش با ساختار سازمان‌های مردم‌نهاد، از جمله انجمن‌ها، آشنا شدیم و درصدد برآمدیم تا انجمنی برای ویراستاران کشور راه‌اندازی کنیم. پس از تلاش‌ها و پی‌گیری‌های فراوان و با حمایت برخی از مفاخر و بزرگان اهل قلم، این مهم به سرانجام رسید و انجمن صنفی ویراستاران در آبان سال ۱۳۹۵ تأسیس شد.

از آغازین روزهای فعالیت انجمن، هیئت‌مدیره این موضوع را در دستور کار قرار داد که، در موقعیتی مناسب، روزی را به نام «روز ویراستار» انتخاب و به جامعه علمی و فرهنگی معرفی کند. گفت‌وگوها و مشاوره‌هایی در سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ صورت گرفت و، در نهایت، هیئت‌مدیره بر آن شد زادن روز استاد احمد سمیعی (گیلانی) را «روز ویراستار» بنامد. بدین‌سان، مصمم شدیم تا یازدهم بهمن هر سال را با عنوان روز ویراستار گرامی بداریم. مراتب اداری آن را برای ثبت در تقویم کشورمان پی‌گرفتیم که امیدواریم به نتیجه برسد.

با وجود شیوع بیماری کوید ۱۹، روز ویراستار را برای نخستین بار در یازدهم بهمن سال ۱۳۹۹، هم‌زمان با یکصدسالگی استاد احمد سمیعی (گیلانی) اعلام کردیم و گرامی داشتیم. جشن‌نامه‌ای نیز با نوشته‌هایی به قلم برخی از بزرگان و دوستان فراهم آوردیم و منتشر کردیم.

سال ۱۴۰۰ نیز، مصادف با روز ویراستار و به پاس خدمات استاد سیروس پرهام، ویژه‌نامه‌ای با عنوان سر و سرفراز منتشر کردیم و فضاهای مجازی انجمن را به تقدیر از ویراستاران و تریک روز ویراستار اختصاص دادیم.

و اما امسال، به سبب روزهای پراندوهی که بر ما گذشت و به‌رغم غمی که در دل‌هایمان داریم، تلاش کردیم این چراغ خاموش نشود و کاری، هرچند کوچک، انجام دهیم؛ با این باور که «علم و فرهنگ» و کنش‌های علمی و فرهنگی تعطیل‌شدنی نیستند. از این منظر، چند فعالیت را برنامه‌ریزی کردیم تا هم روز ویراستار را به عده بیشتری بشناسانیم و هم جایگاه ویراستار را استحکام ببخشیم و امید روزهای بهتری را بدهیم. تهیه ویژه‌نامه ویراستار، با مطالبی به قلم برخی اعضا و دوستان انجمن و صاحب‌نظران و استادان، یکی از طرح‌های انجمن در سال ۱۴۰۱ برای روز ویراستار بود که به همت اعضای کوشای انجمن به سرانجام رسید. جا دارد از این عزیزان سپاس‌گزاری کنیم، به‌ویژه خانم‌ها مهناز مقدسی و لیلیا اثنا‌عشری و آقای بهنام رضانی‌نژاد که برای این ویژه‌نامه بسیار کوشیده‌اند.

از بن‌جان و سرسُپیدای دل آرزو می‌کنیم بهترین روزها در انتظار ما ایرانیان باشد.





## دو نکته دربارهٔ ویراستاری

حسن انوری | فرهنگ‌نگار، نویسنده، پژوهشگر

ویرایش کردم، واژه‌های دشوار را حذف کردم و به جای آن‌ها واژه‌ها و جمله‌های ساده، مناسب زبان کودکان، به کار بردم.

نکتهٔ دیگر که می‌خواهم در این نوشتهٔ کوتاه مطرح کنم آن است که در مواردی لازم می‌شود متن را دو ویراستار ویرایش کنند. مثلاً کتاب نجوم را هم متخصص نجوم، هم متخصص زبان فارسی، و گاهی بیش از دو ویراستار. شاید تعجب کنید: فرهنگ بزرگ سخن سیزده بار ویرایش شد. دوبار وقتی که مدخل‌ها در فیش بود. یک بار متخصص رشتهٔ مربوط، یک بار من خودم از جهت زبان فارسی. پس از حروف‌نگاری، یازده بار به وسیلهٔ یازده ویراستار از رشته‌های مختلف. ویراستاری و ویرایش امر خطیری است، نباید از آن سرسری گذشت.

یکی از نکته‌هایی که در ویراستاری باید مورد نظر باشد عبارت است از تسلط ویراستار به حدود واژگان متنی که ویرایش می‌کند. مثلاً ویراستاری که کتاب فیزیک ویرایش می‌کند باید با واژگان فیزیک و حدود تناسب آن با متن آشنا باشد. منظور از حدود آن است که مثلاً واژگان فیزیک دبیرستان با حدود واژگان کتاب فیزیک کوانتومی متفاوت است. مثال می‌زنم. پیش از انقلاب، من کارشناس کتاب‌های درسی بودم. کتاب دینی دوم دبستان را دادند ویرایش کنم. کتاب از نظر محتوا کتاب خوبی بود، ولی زبانش برای کودکان پایهٔ دوم دبستان مناسب نبود. ما در سازمان کتاب‌های درسی، برای هر پایه، واژگان مناسب آن را استخراج کرده بودیم. کتاب‌های دوم دبستان با ۲۲۰۰ واژه نوشته شده بود. من کتاب دینی را با ۲۲۰۰ واژه





## خاطره‌ای از حمید عنایت

عبدالحسین آذرنگ | پژوهشگر نشر و ویرایش، ویراستار، مترجم

«امکان ندارد اطلاعات درباره‌ی این موسیقی‌دان‌ها در منابع نباشد.» گفتم در این منابع موجود اطلاعی نیست، خودتان بررسی بفرمایید! چندین منبع معتبر موجود را دید و گفتم: «حق با توست، نمی‌دانم این‌ها را از کجا آورده‌ام، حذف کن!»

سپس کتاب را با تانی و تأمل ورق زد و به واژه‌ای رسید که در کتاب به صورت «تنگمایه» چاپ شده بود. خیال کرده بودم این واژه تنگمایه است و به این صورت تغییر داده بودم: «تنگ‌مایه» و اعراب هم گذاشته بودم. با لبخند و مهربانی گفتم: «تنگ‌مایه» است، به معنای کم‌مایه، بی‌سواد.

این واژه را ننشیده بودم، نمی‌شناختم، تحقیق هم نکرده بودم و در نتیجه تغییر نابخجایی داده بودم. عذرخواهی کردم و گفتم اولین بار است که به این واژه برخوردیم. سپس او سر صحبت را باز کرد و گفت مدتی مدیر بخش ادیتوریل (ویرایش) مؤسسه انتشارات فرانکلین بوده است. به چند خطای خودش در کار ویرایش اشاره‌ای کرد و قهقهه به همین اشتباهاتش خندید. ضمن صحبت پی برد که کوه‌نوردم و گفتم: «من هم گاهی کوه می‌روم. پس قراری بگذاریم و با هم برویم!»

دو هفته بعد رفتیم کلکچال و در طول راه از این در و آن در صحبت کرد، و از عالم ترجمه و ویرایش. از آن پس، او مرا به جرگه‌ی دوستان جوانش راه داد. مدت کوتاهی پیش از انقلاب، که مدیریت انتشارات تازه تأسیسی را بر عهده گرفت، مرا به همکاری دعوت کرد،

اما تحولات آن روزها به او اجازه نداد انتشاراتی را سازمان دهد که برای آن طرح‌های دور و درازی داشت. پس از انقلاب، از ایران به آکسفورد رفت و این استاد فرزانه، تأثیرگذار، با رفتاری فروتنانه و بر خوردی دوستانه و مهربانانه متأسفانه خیلی زود از میان ما رفت.



| حمید عنایت

مدت زیادی نبود که کارم را در مؤسسه انتشاراتی فرانکلین آغاز کرده بودم و تجربه‌ی زیادی هم نیندوخته بودم که رئیس و استادم شادروان کریم امامی مرا به دفترش خواست. کتابی به من داد تا برای باز چاپ بررسی، خطاهای از زیر چشم دررفته را اصلاح و سپس کتاب را ویرایش صوری کنم. نام این کتاب سه آهنگساز بود، ترکیبی از ترجمه، تألیف، بازنگاری و تدوین، به قلم شادروان دکتر حمید عنایت، استاد برجسته‌ی دانشکده حقوق دانشگاه تهران.

کتاب را با علاقه بسیار خواندم و به‌ویژه از خواندن نثر روان و زیبایی او لذت می‌بردم. پس از اینکه کار کتاب را به پایان رساندم، چند نکته حل نشده باقی مانده بود، از جمله معرفی یکی دو موسیقی‌دان که در هیچ‌یک از منابع مرجع موجود در کتابخانه مؤسسه حتی نام آن‌ها هم نیامده بود، تا چه رسد به معرفی یا توضیح. به‌ناگزیر به دفتر استاد عنایت تلفن زدم، مشکل را در میان گذاشتم و از او وقت خواستم که به دفترش بروم و موضوع را حضوری در میان بگذارم. گفتم: «فردا

نزدیک ظهر خودم می‌آیم آنجا.» نزدیک ظهر آمد. نخستین بار بود که او را از نزدیک می‌دیدم. روی صندلی لهستانی کنار میز نشست و با لبخند و لحنی مهربانانه گفتم: «به چه مشکلاتی برخوردی؟» کتاب و صورت چند مشکل حل نشده را به او دادم. نگاهی کرد و گفتم:





## بفرمایید بیرون خانم!

مهناز مقدسی | ویراستار، پژوهشگر، مدرس ویرایش

ویرایش کنم؛ در مقاله دیگر همه نوشته رازپرور می کردم، اما می دیدم که همه تغییراتم با پاک کن مبارک پاک می شود و آن مقاله با کمترین ویرایش به بخش بعدی فرستاده می شود. خلاصه که چند ماهی گیج بودم تا تشخیصی نسبی پیدا کنم که میزان ویرایش وابستگی مستقیم به محتوای مقاله و نام نویسنده دارد.

در این میان، مقاله ای به دستم رسید که در قیاس با مقالات مشابه و با توجه به محتوای آن، که معرفی کتابی ۳۰۰ صفحه ای و نه چندان مشهور بود، بسیار طولانی بود و بنا بر تأیید سرویراستار قرار بود تلخیص بشود. مقاله ۳۵ صفحه ای را بر اساس قیاس با مقالات دیگر به مقاله ای ۱۵ صفحه یا شاید اندکی کمتر تبدیل کرده بودم، البته قسمت های اضافی و مطالب حاشیه ای و نقل های اضافی از کتاب را در قابی از قلم سبز گذاشته بودم و قرار شد نزد نویسنده، که مدیر یکی از بخش ها بود، بروم و این میزان تغییرات را با او در میان بگذارم. سرویراستار و دیگر همکاران به من دلگرمی دادند که نویسنده نقدپذیر است و اتفاقی نمی افتد. به اتاق نویسنده رفتم و با احترامی متقابل نشستیم و من از اینکه این افتخار نصیب شده بود که مقاله ایشان را ویرایش کنم اظهار شرف کردم و با چرب زبانی سعی کردم محطی صمیمانه برقرار کنم. صفحات اول را ورق زدیم و توضیحاتی با کمال احترام و در نهایت فروتنی درباره تغییرات آن، که نسبتاً اندک بود، دادم و به صفحه هشتم و نهم که تقریباً گل مطلب در قاب سبز قرار گرفته بود رسیدیم و دیدم آن انسان شریف و محترم برافروخته شد و پوشه را از دستم گرفت و شروع به ورق زدن کرد. لرزه بر اندامم افتاده بود و با

همه ما خاطرات تلخ و شیرینی از ویرایش داریم. هر چه تنوع کارهای ویرایشی مان بیشتر، خاطراتمان از افراد و متن ها بیشتر. گاه فکر می کنم می شود با این خاطره ها مجموعه قصه هایی نوشت. البته این قصه ها اگر با اجرای حرکات طرفین در آن لحظات همراه باشد به کمدی هم نزدیک می شود. بگذریم، قرار است به مناسبت روز ویراستار مطلبی بنویسم. مدتی است فکر می کنم چه بنویسم که خشک و بی روح نباشد، مثل تمام نوشته های اداری و رسمی ای که این چند سال اخیر، به ضرورت موقعیت شغلی ام، نوشته ام. در بین خاطراتم یک خاطره فراموش نشدنی از ماه های ورودم به عرصه ویراستاری دارم که تصویر کردن آن غصه و خنده را توأمان در دلم زنده می کند.

مدت کوتاهی بعد از گذراندن دوره ویرایش مرکز نشر دانشگاهی، با تأیید دو تن از استادان عزیزم، در یکی از دانشنامه های معتبر مشغول به کار شدم. گرچه اهل تفحص در کتاب ها بودم و سرک کشیدن در منابع و مجلات جزو لذت های فرهنگی ام بود، نمی دانستم حد و حدود ویرایش مقالات دانشنامه ای چقدر است؛ در جاهایی کم دست می بردم و می دیدم متن شخم زده ای را به عنوان الگو جلو دستم گذاشته اند تا یاد بگیرم چطور



**شغل ویراستاری شغل پرتلاطمی است؛  
گاهی لازم است شربت قند و قرص قلب  
و قرص اعصاب را از قبل آماده کنید  
و برای کابوس های شبانه و نقدهای  
تند پدید آورندگان و رقبا هم تمهیدی  
اندیشیده باشید.**

متقاعد کرده اما قرار نیست ویرایش نهایی به دست من برسد و قرار است شخص دیگری آن مقاله را نهایی کند.

القصة تا مدتی در پله ها که به هم برمی خوردیم هم ایشان سرش را پایین می انداخت و هم من و با سلامی کوتاه از کنار هم می گذشتیم. این شد که بعد از مدتی موضوع فراموش شد و دوستی و احترام دوباره برگشت و در یک روز به اتاق ایشان دعوت شدم و عذرخواهی مفصلی شنیدم و به عبارتی اعاده حیثیت شدم. این اتفاق موجب شد که حواسم باشد با طناب کسی به چاه نروم و فرزند کسی را پیش از اطلاع دادن به او به زیر تیغ جراحی نفرستم.

راستی این نصیحت را از من داشته باشید: شغل ویراستاری شغل پرتلاطمی است؛ گاهی لازم است شربت قند و قرص قلب و قرص اعصاب را از قبل آماده کنید و برای کابوس های شبانه و نقدهای تند پدید آورندگان و رقبا هم تمهیدی اندیشیده باشی.

اضطراب و احترام می گفتم اینها فقط پیشنهاد است و اگر شما نپذیرید آن ها را برمی گردانم، اما انگار صدایم شنیده نمی شد. یادم نمی آید با چه شتابی برخاست و چهره در هم کشید و انگار دست و پای فرزندش را قطع کرده باشند، بی آنکه نگاهی به من بیندازد، فریاد زد: «بفرمایید بیرون خانم! بفرمایید.» لکنت گرفته بودم و دست و پایم می لرزید و خواستم توضیحی بدهم، اما دوباره شنیدم: «خانم خواهش می کنم بفرمایید بیرون! بفرمایید.» صدا داشت بلندتر می شد. راهی جز رفتن نداشتم. مداد در دستم، با رنگ و روی پریده و ظاهری مثل چوب خشک، به اتاق ویرایش برگشتم. انگار همگی انتظارم را می کشیدند. گویی انتظارش را داشتند که اتفاقی عجیب بیفتد. در دلم گفتم شاید این دامی بوده که می خواستند من در آن بیفتم! اگر توانش را داشتم فرار می کردم و تا آخر عمر ویرایش را می بوسیدم و کنار می گذاشتم، اما به نظرم پوستم کلفت تر از آنی بود که تصور می کردم. خلاصه که همکارانم دلشان به حالم سوخت و برایم آب قند آوردند و روی صندلی نشانندند. یادم نیست چقدر تلاش کردند که حالم را خوب کنند. تا شب منگ بودم. کابوس هایی که چند شب پشت هم می دیدم مرا و امی داشت که از شغل شریف ویراستاری کناره بگیرم و راه دیگری برای امرار معاش بیابم. نمی دانم چه شد که خبر دادند سرپرست دانشنامه میانه را گرفته و با زبان خودش نویسنده را برای تغییرات، البته نه به آن غلظت،







## آنچه از مهدی رفیع آموختم

نازنین خلیلی پور | ویراستار، مترجم، مدرس و ویرایش

معمولاً ویراستارها نکات کلیشه‌ای و رایج ویرایشی را از استادانشان می‌آموزند؛ اما بعضی چیزها هست که باید از نزدیک مشاهده کرد و آموخت و در هیچ کتابی نوشته‌اندشان و در هیچ سخنرانی‌ای درباره‌اش داد سخن نداده‌اند. از همین قبیل است آنچه از مهدی رفیع آموختم. مهدی رفیع ویراستار ارشد و عضو شورای عالی علمی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی است. متولد ۱۳۱۸ و تحصیل کرده دکترای حقوق است. در ضبط اعلام متخصصی بی‌نظیر است و در مراجعه به منابع رودست ندارد. گاهی به شوخی به او می‌گوییم فرهنگ ضبط اعلام گویا. بسیار شیک‌پوش و همیشه کراوات‌زده است و عطرش را هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد.

امکان ندارد چیزی از او پرسیده و از جایش بلند نشود و به سراغ قفسه منابع نرود، کتابی را باز نکند و عینک ذره‌بینی‌اش را چند بار بالا و پایین نکند. حتی شاید یک سر کتابخانه را تا سری دیگر طی کند تا همه منابع را به دقت ببیند. در یافتن معنی لغات از معنی اول تا معنی آخر را می‌خواند، ولو اینکه آن واژه بی‌شمار معنی داشته باشد.

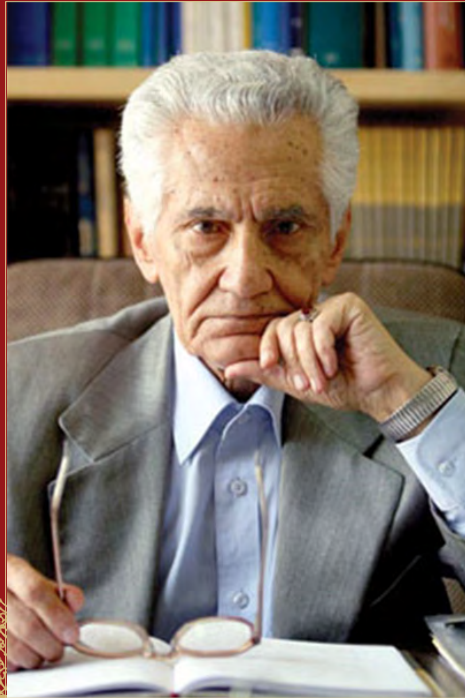
| مهدی رفیع

یک بار خوب پادم هست که پرسشی از او کردم و پس از گفت‌وگویی کوتاه از جا بلند شد تا منابع را ببیند و در میان مسیر سرش گیج رفت. به او گفتم بعداً می‌آیم و امروز لازم نیست این قدر خودشان را خسته کنند، اما از دستم رنجید و با چشم عتابم کرد. سریع خودش را جمع و جور کرد و گفت نخیر خانم، همین الان باید جوابش را بیایم، کار را که نیمه‌کاره رها نمی‌کنند.

چنین استادانی بی‌اختیار درس فروتنی، دقت عملی و سخت‌کوشی می‌دهند و با زبان بی‌زبانی به شاگردانشان اعلام می‌کنند که حتی اگر مهدی رفیع باشی، از مراجعه به منابع بی‌نیاز نیستی، حتی اگر مهدی رفیع باشی و به کمک عصاره بروی، در برابر کسی که از تو پرسشی دارد مسئولی و از جای بلند می‌شوی و مسیر کتابخانه را طی می‌کنی. چنین استادانی ناخودآگاه به تو می‌آموزاند که چطور از منابع استفاده کنی. این‌ها ویرایش را برایت معنی می‌کنند و سنجه‌ای هستند برای تشخیص ویراستار و ناویراستار. و بعد می‌فهمی

پرسشگری شرط اصلی ویراستار خوب شدن است و اصلاً عیبی ندارد که پرسشی. این‌ها به تو می‌آموزاند که آنچه باعث احترام واقعی می‌شود، ادعاها و عنوان‌ها و ژست‌های تو خالی نیست، کار علمی و عملی باید کرد. و از همه مهم‌تر اینکه به مخاطب احترام باید گذاشت. دیر زیواد و دیر پایاد و بیش باد چنین ویراستارهای فریخته‌ای.





## ویراستار، پروراندۀ نویسنده

عشق به این کار از آنجا ناشی می‌شود که ما ببینیم ویرایش چه خدمتی به بالابردن سطح فرهنگ جامعه و ارتقای دانش جامعه می‌کند. در کشورهای خارجی، ویراستار حتی «نویسنده‌پرور» است. یکی از استادان که می‌خواست درباره‌ی ویرایش صحبت کند متأسفانه گفته بود که ویراستار «شحنه» است. به هیچ‌وجه چنین نیست؛ ویراستار نویسنده‌پرور است. بنابراین، ویراستار مقامش این است. اگر بخواهیم به ویراستاری عشق بورزیم، باید ببینیم که این کار چه منزلتی دارد، چه مقامی دارد، چه خدماتی انجام می‌دهد، چه کار می‌کند، اصلاً چگونه ارزش یک نوشته را بالا می‌برد. ویراستار شحنه نیست، بلکه بالابرنده‌ی ارزش نوشته‌هاست و کسی است که نویسنده‌پرور است. در خارج، نویسندگانی هستند که ویراستارشان نویسنده نبوده، ولی آن نویسنده را تربیت کرده است.



## من چی می‌گم، اون چی می‌گه!

مهدی فنوتاتی | ویراستار، پژوهشگر، مدرس ویرایش

به نظرم سال ۱۳۷۸ بود که دومین یا سومین کار ویرایش را به من سپرده بودند و قرار شده بود آن را در ازای مبلغ دویست هزار تومان انجام دهم. کتاب تألیفی بود و حدود هشتصد صفحه داشت. در آن روزها، ویرایش عموماً کاغذی انجام می‌شد و هنوز از ویرایش رایانه‌ای خبری نبود. ویرایش اثر را آغاز کردم. در کتاب نگارش و ویرایش استاد احمد سمیعی (گیلانی) خوانده و یاد گرفته بودم که ویراستار باید در حین کار با صاحب اثر ارتباط برقرار کند؛ شماره تماس وی را از ناشر گرفتم و با ایشان ارتباط برقرار کردم؛ چنان ارتباطی که هنوز احدالناسی نتوانسته آن را خدشه‌دار کند! از اولین سطری که ویرایش کردم به این فکر می‌کردم که چه موقع کار تمام می‌شود تا بتوانم پولم را بگیرم. هر دوسه شب یکبار خواب می‌دیدم که دوبسته اسکناس هزار تومانی را روی میز گذاشته‌ام و دارم آن‌ها را می‌شمارم. خب، از آدم پولکی‌ای مثل من برمی‌آمد و این کار چیز عجیبی نبود! برای انجام کل کار دو ماه فرصت داشتم. دو ماه خیلی

بود تا من بتوانم صبر کنم و پولم را بگیرم. دوسه هفته سپری شد و هر چه می‌گذشت ناشر و صاحب اثر بیشتر از قبل شیفته سنجایای اخلاقی من و «پول‌گریزی» من می‌شدند.

القصه... کار به نیمه رسید. با ناشر تماس گرفتم و حدود چهارصد صفحه ویرایش شده را برایش بردم. تلفنی از او خواهش کرده بودم که اگر می‌شود نیمی از دستمزد را به من بدهد و او نیز با روی گشاده قبول کرد.

خدمت ناشر رسیدم. حدود چهارصد صفحه را تقدیمش کردم و منتظر واکنش او ماندم. کار را توروک کرد، کمی صفحات را بالا و پایین کرد، و یکی دو مورد را از من پرسید که چرا و چگونه؟ قلبم تاپ‌تاپ می‌زد که پول را بگیرم و از آنجا خارج شوم. بعد از اینکه به سؤالانش جواب دادم، تشکر کرد و پول را از کسومیزش درآورد و به من داد.

من هم خیلی تشکر کردم و همین‌طور منتظر بودم تا در دفترش بنویسد که این پول را به من داده است. این اتفاق نیفتاد. من هم نگران شدم نکند وقتی باقی کار را آوردم فکر کند که تمام پول را الان به من داده و دیگر آن موقع به من پولی ندهد. با صدایی ترسان و لرزان به ایشان گفتم: «بیخشید، آیا نمی‌نویسید که صد هزار تومان دیگر از پول من مانده است؟» او با آرامش و تأنی جواب داد: «پسرم، نمی‌نویسم شما صد هزار تومن طلب‌کارید؛ می‌نویسم چهارصد صفحه دیگر به ما بدهکارید!»





## ویراستاران بی عنوان

لیلا اثنا عشری | ویراستار، پژوهشگر

من ویراستارم.

ویراستارهای بسیاری را هم می‌شناسم. برخی از آنان استادانم هستند، برخی دوستان خوب من‌اند، برخی همکارانم و برخی دیگر عنوانی ندارند. گاهی حتی نمی‌دانم آن‌ها را ویراستار بنامم یا نه. سخنم در باب این گروه آخر است. آن‌هایی که وقتی پای متن به میان می‌آید ویراستاران خوبی‌اند و ساحت واژگان را می‌شناسند، اما نه می‌توانند استادت باشند، نه دوست، نه همکارت. اگر شما هم ویراستار باشید خیلی خوب می‌دانید از چه کسانی حرف می‌زنم. بگذارید از جای دیگری شروع کنم. اخلاق در هر حرفه‌ای تعریف مشخصی دارد و با مناسبات همان رشته تعریف می‌شود. مثلاً پزشکی که نمی‌تواند با بیمارش به درستی سخن بگوید و از واژگان بجا استفاده کند، نمی‌تواند در برابر بی‌صبری‌های بیمارش واکنش پسندیده‌ای داشته باشد، سعه صدر ندارد و کار دیگر پزشکان را ضعیف جلوه می‌دهد شاید پزشک قابلی باشد، اما نمی‌توان نام «حرفه‌ای» بر او نهاد. می‌توان گفت حرفه او پزشکی است، اما نمی‌توان گفت حرفه‌ای عمل می‌کند. همین است که می‌باید پدید آورده‌اند با عنوان فلسفه اخلاق پزشکی به صورت خاص و فلسفه اخلاق حرفه‌ای به صورت عام.

حرفه ویراستاری نیز از این قاعده مستثنا نیست.

پیش از شاغل شدن به هر حرفه‌ای، باید اخلاق آن حرفه را شناخت و اخلاق با آن باید‌ها و نبایدهایی که معمولاً شنیده‌ایم و خوانده‌ایم کمی متفاوت است. مباحث فلسفه اخلاق حرفه‌ای در باب جان رفتار فرد شاغل است و در این حیظه بحث بر سر آن است که چه کنش یا واکنشی را باید بروز دهیم یا بروز ندهیم. به بیان دیگر، فلسفه اخلاق حرفه‌ای یک لایه ژرف‌تر را به ما می‌نماید؛ عمقی که در آن اصولی را بیاموزیم که بسیار کلی و جهان‌شمول است و برای تک‌تک انسان‌ها پسندیدگی یا ناپسندی‌اش بدیهی است.

پوشیده نیست که در این فرصت کوتاه مجال این بحث مفصل نیست، پس به مثالی بسنده می‌کنم. تصور کنید ویراستاری متنی را ویراسته و پدیدآورنده آن را برای ما فرستاده تا بررسی و ارزیابی کنیم. چندین راه پیش رو داریم. مثلاً اینکه درباره ایرادهای متن اغراق کنیم (که در این صورت خبره‌تر به نظر خواهیم آمد) و متن را دوباره ویرایش کنیم؛ یا اینکه درباره ایرادهای متن سخنی نگوئیم و صرفاً آن را مجدداً ویرایش کنیم (که در این صورت پدیدآورنده و ویراستار پیشین به مشکلات کار پی نخواهند برد). راه‌های دیگری هم هست. اما همین دو مورد کافی است تا به فکر بیفتیم کدام یک اخلاقی یا اخلاقی‌تر است، یا در جست‌وجوی راه دیگری باشیم. راه اول چندان اخلاقی به نظر نمی‌رسد، اما آیا راه دوم را می‌توان اخلاقی دانست؟ اگر بخواهیم اخلاق حرفه‌ای را رعایت کنیم، در این موقعیت‌ها چه تصمیمی باید بگیریم؟

پاسخ با شما، اما به یاد داشته باشیم که یکی از اصول فلسفه اخلاق این است: **بی طرفی محض**. یعنی اگر بخواهیم اخلاقی عمل کنیم نباید طرف هیچ‌کسی باشیم، حتی طرف خودمان.





## کار دلپذیر

فرزانه صدیقی | ویراستار، مترجم

طبیعت و زمان و مکان داستان مربوط باشد و این دقیقاً عکس متن ترجمه بود. جملات طولانی به همراه توصیفات زیادی که در متن اصلی اصلاً موجود نبود.

شک برم داشت. نمی دانستم اگر این همه جمله را از متن حذف کنم، در نهایت کار، عکس العمل مترجم چه خواهد بود. تصمیم گرفتم برای ادامه کار با مترجم جلسه‌ای بگذارم و روند کار را برایش توضیح دهم و دلایلش را جویا شوم. وقتی صفحات پر از خط خوردگی سبزرنگ را جلوی چشم گذاشتم از تعجب چشمانش گرد شد و به گمانم ناراحت شده بود و به او بر خورده بود. استدلالم را توضیح دادم و از استدلال او پرسیدم. گفت احساس کردم حس و حال بیشتری به داستان می دهم. آن جملات کوتاه حسی به متن منتقل نمی کرد. برایش توضیح دادم که این کار را می توان با الحن و زبانی که برای داستان انتخاب می کنیم انجام دهیم و اجازه خواستیم این کار را انجام دهم. مترجم پذیرایی بود. قبول کرد. زمان بر و طاقت فرسا، اما به مهارت و دانش خودم هم اضافه کرد.

نتیجه کار دلپذیر بود. هر هفته با هم جلسه می گذاشتیم و در مورد متن بحث می کردیم تا اینکه کار نهایی و منتشر شد و از قضا باز خورد خوبی داشت و حساسی دیده شد. همان مترجم برای کار بعدی اش به من مراجعه کرد و از من خواست که ویرایش متن ترجمه را بر عهده بگیرم. بابت سنگینی کار قبلی کمی دودل بودم. متن را گرفتیم که بررسی اش کنم و میزان کاری را بسنجم که باید بر رویش انجام می دادم. همان صفحه ابتدایی متوجه شدم که مترجم تا اندازه بسیاری نکات کتاب قبلی را رعایت کرده و آن خطاها را دیگر تکرار نکرده. دلگرم و خشنود شدم. پذیرفتم که دوباره با هم همکاری داشته باشیم.

مترجمی که در تجربه اول همکاری مان دودل بود و راضی نبود که این همه متش تغییر کند و هر هفته باید جلسه می گذاشتیم و سر هر اصلاحی با هم گفت و گو می کردیم در کار بعدی اش با خیال آسوده کار را به من سپرد تا اینکه به اتمام برسد.

در این سال‌هایی که از عمر حرفه‌ای ام می گذرد، چند صبحا بیش از یک دهه، آموخته‌ام ویرایش امری پویاست و ویراستار مدام در حال یادگیری و اصلاح دانش و مهارت خود است؛ چرا که ذات این حرفه چنین چیزی را می طلبد: مطالعه و جست‌وجوی مدام در فرهنگ‌نامه‌ها و دایرةالمعارف‌ها برای تبیین و تصحیح مطالب نادرست و ارائه متنی یکپارچه و درست، چه از لحاظ محتوایی و علمی و نگارش و چه از لحاظ دستورزبانی و نحوی و حتی رسم الخطی و مجموع این‌ها غایت هدف همکاری نویسنده و مترجم با ویراستار است. اینکه ویراستار برای ویرایش متنی با نویسنده یا مترجمش سابقه همکاری نداشته باشد کار را برای ویراستار به مراتب سخت‌تر می کند؛ چرا که باید با احتیاط بیشتری وارد متن شود و یا برای اصلاح حداکثری به اندازه کافی استدلال داشته باشد تا بتواند مؤلف یا مترجم را متقاعد و، در نهایت، معتمد به مهارت و دانشش بکند. و این یکی از تجربه‌هایی است که در این مدت به دست آورده‌ام و حتی برایم خاطره شده است. چند سال پیش، زمانی برای ویرایش به دستم رسید که جزو شرح وظایف آن این بود که علاوه بر اینکه متن رمان باید زبان فارسی روایی و داستانی سلیسی داشته باشد، باید با متن اصلی هم مقابله شود که خطای ترجمه یا جاافتادگی نداشته باشد. وقتی مقابله متن ترجمه با متن اصلی را شروع کردم، حیرت کردم از میزان تفاوت جمله‌ها و دخل و تصرفی که مترجم در متن کرده بود. جملات متن اصلی کوتاه کوتاه بودند، با هر فعل معینی برای هر جمله‌ای، به دور از اطناب و توصیف‌های بیهوده؛ چرا که سبک داستان به این طریق بود؛ بر پایه جملات خبری کوتاه و عاری از هر توصیفی که به





## زبان یا جوج و مأجوج

جواد رسولی | ویراستار، پژوهشگر، مدرس ویرایش

روانشاد پرویز ناتل خانلری در مقاله‌ای زبان نثر اداری را به زبان قوم یا جوج و مأجوج می‌نامد. یکی از ویژگی‌های این زبان این است که مخاطب آن را متوجه نمی‌شود، ولی خیال می‌کند فاضلانہ است!

قطعاً یکی از علل عمده نابسامانی و مبهم‌نویسی در نامه‌های اداری خودالزامی به کاربرد کلمات و اصطلاحات مرسوم اداری است. طی چندسالی که گاه‌به‌گاه به تدریس نگارش متون اداری مشغول بودم، نمونه‌های فراوانی از نامه‌های معیوب و یا جوج و مأجوجی را به قصد آموزش درست‌نویسی جمع‌آوری کرده بودم. در دوران کرونامورونایی (!)، با شوق فراوان، همه را به بازیافتی دادم (!) و از باب یادگاری این دوسه مورد را نگه داشتم تا برای شما عزیزان مخاطب باز نشر کنم. [این‌ها نامه‌های واقعی است که یک مدیر آموزش و پرورش گردآوری و در مجله‌ی رشد مدیریت مدرسه (شماره ۱، دوره چهارم، مهر ۱۳۸۴) منتشر کرد.]



### ۱. ارسال خدمتگزار

رئیس اداره آموزش و پرورش ...

با سلام و احترام

به استحضار می‌رساند آقای ... خدمتگزار رسمی این واحد آموزش در انجام وظایف خود قصور داشته و کارهای محوله را به خوبی انجام نمی‌دهد و تذکرات مکرر اداری به نامبرده هیچ فایده‌ای نداشته و روزه‌روز وضع بدتر شده است. لذا با اعلام خاتمه کار نامبرده در این مدرسه، ایشان به پیوست به اداره ارسال می‌شود تا هر تصمیم مقتضی که صلاح می‌دانید معمول فرمایید. زیاده عرضی نیست.

با احترام ... مدیر مدرسه راهنمایی تحصیلی ...



### ۳. پارگی مُهر

از: دبستان ...

به: اداره آموزش و پرورش منطقه ...

موضوع: مُهر

معاونت محترم مالی اداری و پشتیبانی

با سلام

ضمن احترام به اطلاع می‌رساند، همانطور که مشاهده می‌کنید، مُهر این واحد آموزشی از قسمت پایین پاره شده است. لطفاً دستور فرمایید مُهر جدیدی برای مدرسه مابساژند. اگر تأکید کنید که مُهر از جنسی ساخته شود که زودتر، بویژه از پایین پاره نشود، موجب امتنان خواهد بود.

باسپاس

... مدیر دبستان ...



### ۲. ریزش دیوار

از: دبیرستان ...

به: اداره آموزش و پرورش منطقه ...

موضوع: دیوار مدرسه

ریاست محترم اداره آموزش و پرورش ...

با ادای سلام و تحیات به اطلاع می‌رساند، در پی بارندگی‌های اخیر، دیوار اصلی این واحد آموزشی که به خیابان ۲۰ متری ... مشرف است، بدون اطلاع قبلی ریزش کرده است. مستدعی است نمایندگان کاربردازی و مهندس مقیم در این دایره برای بازدید و تصمیم‌گیری در اسرع وقت به مدرسه مراجعه کنند.

مدیر دبیرستان .....



## شاید قصه‌ای

هومن عباسپور | ویراستار، پژوهشگر، مدرس ویرایش

ناشری از ویراستار با تجربه‌ای دعوت کرد تا در مجموعه‌ای پژوهشی مشغول کار شود. ویراستار پیش از این عمدتاً متن‌های متفرقه‌ای ویرایش می‌کرد تا بلکه هر ماه بتواند اجاره‌آن زیرزمین‌نمور را بدهد. روزها تا دیروقت روی تنها تکه قالی‌اش می‌نشست و فرهنگ‌ها را جلد جلد از نایلون در می‌آورد و صفحاتی از متنی را که دستش بود ویرایش می‌کرد و شب که خوابش می‌گرفت داخل نایلون‌ها را با کهنه‌ای خشک می‌کرد و عزیزان‌ش را باز توی نایلون می‌گذاشت تا بیش از این نم‌نگیرند. ولی حالا دیگر کار کردن در مجموعه‌ای که حقوق ماهانه ثابتی می‌پرداخت خاطرش را آرام می‌کرد. اولین بار بود که قرار بود بیمه‌اش کنند. از این بابت توی دلش قند آب می‌شد. مخصوصاً اینکه کار مجموعه را حدود ده سال برآورد کرده بودند.

یک هفته که شد، با جوان‌ترهایی همکار شد که یکی دو نفرشان را از قبل می‌شناخت. ماه تمام شد و ماه بعد از راه رسید. روز اول ماه افتاده بود به آخر هفته، ولی اول هفته از حقوق خبری نشد. حدس زد اشتباهی در کار بوده، شاید او را نادیده گرفته‌اند، شاید این ماه قرار است به علتی حقوق بعضی‌ها را دیرتر بدهند. سه چهار روزی گذشت. باز خودش را با این حدس‌ها و حدس‌های دیگر آرام می‌کرد: حتماً حسابداری در روزهای اول کار است و تا دفتر دستکشان را راه بیندازند طول می‌کشد. تا اول هفته بعد صبر کرد.

دیگر فقط پول اجاره را داشت. پرداخت، و فردا صبح گوشه‌های اتاق و توی جیب‌های شلوارها و تنها کتش را گشت تا بلکه پولی پیدا کند که کرایه تاکسی‌اش بشود. پیدا نکرد و به جایش دو تابلت اتوبوس را لای چندتا کاغذ دید. ناچار با اتوبوس سر کار رفت. آن روز دیگر نمی‌توانست سکوت کند. بعد از اینکه کارت‌ش را زد، یک‌راست رفت به حسابداری و موضوع را پرسید. حسابدار میانسال بعد از وررفتن با کاغذها و پرونده‌ها گفت چون مشخصات کامل شما در فایل‌های ما درج نشده، نتوانستیم حقوقتان را پرداخت کنیم و به همین علت این ماه اسمتان در لیست بیمه هم رد نشده. ویراستار دیگر نمی‌توانست ساکت بماند. جواب داد من که هر روز جلو چشمتان بوده‌ام، کارت زده‌ام، کار تحویل داده‌ام؛ چرا یک نفر نیامد مشخصاتم را بگیرد؟! حسابدار گفت ما خیال می‌کردیم شما خودتان می‌دانید؛ به هر حال تقصیر ما نیست. بحث کوتاهی در گرفت و آخر سر قرار شد ویراستار مشخصات خودش را روی برگه‌ای بنویسد و به حسابداری بدهد. به اتاق خودش رفت. چند دقیقه‌ای دستش می‌لرزید. این حق او نبود. بایست تلافی می‌کرد. کاغذهای سفید روی میزش را نادیده گرفت و از توی سطل زباله اتاق تکه کاغذی مچاله درآورد که گوشه‌اش پاره شده بود. صافش کرد و مشخصات خودش را روی آن نوشت و به حسابداری تحویلش داد. گمان می‌کرد به هر حال باخته و باید برای دریافت حقوق ماه قبلش تا اول ماه بعد صبر کند، تازه اگر ماه بعد بازی دیگری درنیابند. ولی از اینکه بی‌مبالاتی حسابداری را با آن کاغذ مچاله تلافی کرده بود کمی آرام گرفت. دو سه ساعت که گذشت، یاد کاغذ افتاد که مچاله و کثیف بود ولی



## ویراستار، منتقد نخست اثر

ویراستاری هم «دقت» می‌خواهد و هم «استعداد». هم پیشینه و سابقه فرهنگی و معلوماتی می‌خواهد و هم ممارست. این مطلب درباره هر فنی صدق می‌کند. ویرایش یک فن است. فن چند چیز می‌خواهد: درجه اول استعداد می‌خواهد. هر کسی نمی‌تواند موسیقی‌دان یا نقاش بشود. ممکن است نقاش متوسطی بشود، ولی نقاش زبردستی نمی‌تواند بشود. هر کسی در یک رشته ذوق دارد. باید ذوق خودش را بشناسد، استعداد خودش را بشناسد. ولی این کافی نیست، علم می‌خواهد. یعنی باید دید که در آن فن چه معلوماتی باید داشته باشد تا آن فن را خوب اجرا کند. همه این‌ها را که گفتیم لازم است، اما کافی نیست. ویراستاری ممارست می‌خواهد. خیال نکنید که به این زودی می‌توانید ویراستار خوبی بشوید. باید هم استعداد داشته باشید، هم معلومات لازم و ویراستاری را داشته باشید و هم ممارست.



آنچه او رویش نوشته بود نام و نام خانوادگی و نام پدر خودش بود. یادش افتاد که وقتی نام خودش را می‌نوشت اراده محکمی برای تلافی کردن داشت ولی همین که می‌خواست نام پدرش را بنویسد خودکار رنگ پس داد و او مجبور شد نوکش را گوشه کاغذ سفید روی میزش بچرخاند. آن روز بارها یاد آن کاغذ و رفتار غریبش افتاد. برای آنکه موضوع را فراموش نکند، وقت ناهار با یکی دو همکار جوان گپی زد و شوخی کرد. بعد به اتاقش رفت، لیوانی آب نوشید. خودکارش را که در دست گرفت یاد حرف‌های حسابدار افتاد، یاد عصبانی شدن خودش، یاد کاغذ کثیف مچاله، یاد آن زیرزمین نمور، یاد آنکه تا اول ماه بعد بایست صبر می‌کرد و یاد اینکه باید برای گذراندن این ایام از دوستی پولی قرض بگیرد. مدیر سری به او زد و از اوضاع کار پرسید و او چیزی نگفت. از اینکه ماه اول استخدام گله‌گزاری کند اکراه داشت. چند دقیقه‌ای از این در و آن در صحبت کردند و از دوستان مشترکشان گفتند. همین که مدیر از اتاق بیرون رفت، ویراستار باز کاغذ کثیف مچاله را به یاد آورد و اسم خودش را و این بار همین که یاد اسم پدرش روی آن کاغذ افتاد چیزی توی گلوش گره خورد که با لیوان آب بعدی هم پایین نرفت. آن چند ساعت را ساکت و با حواس پرت کار کرد و سر ساعت کارتش را زد و سرش را پایین انداخت و رفت به ایستگاه اتوبوس.







## تاریخ فلسفه، بازاریابی نیچه‌ای و باقی قضایا...

حجت پویان | ویراستار، پژوهشگر

یچتمل با هر چرتکه‌ای بالا پایین شود، قریب سی سال دلاکی و کیسه‌کشی در جهان جهان که از اقبال کر و کور مادرزادی اش به مقام جهان سومی از نوع به توان دو نیز بر جهیده است، خود عمری است که اگر همان زمان همزمان المثنایی هم صادر کرده بودی فی الحال رشید/رشیده‌ای بود فخر عالم و آدم؛ پس، ای... کم سگ‌دو زنده‌ای و اکنون وسوسه که کمی آهسته کنی و نفسی چاق و یک نظر به پشت و راه آمده؛ که ای کاش نکنی و ملتفت نشوی که چه بیهوده پیموده‌ای. دوزاریت کمی جابه‌جایی شود و حرف آن دوست در ابر بالای سر مبارک نفر می‌شود که از تاریخ می‌آموزی که از تاریخ هیچ نمی‌آموزی، که حالا هم اراده فرموده شود بر انتقال تجربه؛ آن هم چه تجربه (ها) ای! که اتفاقاً در این فقره از هر زبان که هیچ با هر حواس داشته و نداشته‌ای دریایی، به نحو اتم و اکمل مکرر است و هیچش فایده نه، که فایده‌ای اگر متصور بود نقالی «تجارب گران‌بها و ارزشمند» را چه محلی از اعراب؟! که سر و ته همه‌شان یا قصه پر غصه تظلم خواهی از شرور ارباب بی مروت نشر و گردن کلفتی لات و لوت‌ها و قداره‌بندان گذر فرهنگ و ادب ام‌القراست یا روایت فتح الفتوحی از قسم تبدیل می‌باشد به است و هم هنگام نداشتن تفاوت چنانکه و چنانچه. اینکه بفهمی که نفهمیده‌ای حرف‌چینی همان ویراستاری است و باز بیخودی بر رؤیای خود

اصرار بورزی که نه، تافته‌ای جدا بافته‌ای و از جمله از مابهورن. اینکه یکی چنان برج و بارویی رؤیایی و دست‌نیافتنی از دم و دستگاه ویرایش می‌سازد که در هر مقام و منصبی عطای حتی نگاه به آن را به لقایش می‌بخشی چه رسد خیال خام ورود به آن را در دماغ پیزی. اینکه سر خورده‌ای دیگر هر قدمی را که بخواهی در این تاریک‌خانه برداری نوعی بیماری تلقی کند که حیران بمانی و و او ایلا که پس اساساً، اصلاً و اصولاً چه باید بکنی یا نکنی که سلامت بنمایی. با این همه تویی و قدم اول؛ آنجا که وصله‌پینه‌قبا‌ی ترجمه‌ای ناساز از فصلی یاوه از تاریخ فلسفه‌ای یاوه‌تر بر دوش گرفته می‌شود، ویرایش که چه عرض شود، به غرور و تعهد و تعصب بر موضوع از نو ترجمه می‌شود و چاپ به نام مترجم پشت کوهی و بعدترها ترجمه و نشر کل آن کتاب خنده‌دار به نام عده‌ای مدرس کم‌مایه دانشگاهی و رؤیت دوباره ترجمه‌ات، با اندکی انگولک‌های بچگانه. آنجا که هر چه جلوتر می‌آیی، چشمانت بیشتر سیاهی می‌رود و گه گیجه‌ات عمیق‌تر می‌شود که در کدام دوره زمانه‌ای هستی که در کتابی به اصطلاح دانشگاهی «تألیف» (بخوانید ترجمه‌ای افتتاحیه در قالب تألیفی افتتاحیه‌تر؛ هنر این روزهای درخشان ممالک محروسه) هیئت علمی‌های نخبه درگاه، می‌بینی و می‌خوانی از «بازاریابی نیچه» (همان بازارهای niche/نیش = بکر و تازه و مطمئن)، از اشخاصی به نام «نای‌ترسجه»، «باودلاری» و «فلابرت» (علی‌القاعده منظور نیچه، بودلر و فلور بوده‌اند) و... مسائلی همچون نحو جمله‌ها و معماری کتاب‌ها و غیره هم که بماند. پس بی خیال تجربه. به قول بهرنگی مسئله مسئله عادت است؛ عادت به رعایت پند ارباب طریقت که شوخ شیخ پیش چشمش نیاورید عادت به اینکه نه، شوخ شیخ و شاب از حد گذشته و منجلابی از قاذورات شیخ و دلاک را با هم فرو خواهد برد. باید کاری کرد. اینک این گوی و این میدان!





## نکته‌ای فراموش شده

نسرین پرویزی | معاون گروه واژه‌گزینی  
فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پژوهشگر

سال‌ها قبل در اولین دوره آموزش ویرایش مرکز نشر دانشگاهی در خدمت استادان گرانقدری بودم و نکته‌های بسیار از ایشان آموختم. از آن میان استاد ابوالحسن نجفی و استاد احمد سمیعی حق بسیار بر گردن من و سایر دانش‌آموختگان این دوره‌ها دارند. در آن دوره، به تشویق استاد نجفی ترجمه کتابی را به همراه دو تن از دوستان همان دوره زیر نظر استاد آغاز کردم. ما هر هفته بخشی را ترجمه می‌کردیم و در جلسه هفتگی با استاد مشکلاتمان را مطرح می‌کردیم و بخش ترجمه‌شده را به استاد تحویل می‌دادیم تا در طول هفته مطالعه کنند و در جلسه بعد نکاتی را که لازم می‌دانند به ما تذکر دهند. این فرایند چند ماه ادامه داشت و استاد با حوصله و شوق بسیار این محبت را به ما روا می‌داشتند. هر چند این ترجمه به دلایلی ابرتر ماند، این چند ماه خود کلاسی باارزش و مملو از نکات آموزنده در ترجمه و ویرایش بود.

یکی از نکاتی که همواره در ذهنم مانده است و سعی می‌کنم آن را به کار ببرم نحوه بیان جملاتی است که با فعل «بایستن» ساخته می‌شوند و چگونگی ساخت فعل پس از آن در زمان آینده و گذشته. ما به‌طور معمول برای بیان کاری

که لازم است در آینده انجام دهیم، مثلاً می‌گوییم: «من باید به جلسه بروم.» حال اگر بخواهیم کاری را بیان کنیم که لازم بوده در زمان گذشته انجام دهیم چه می‌گوییم؟ همه یا اکثر ما می‌گوییم: «من باید به جلسه می‌رفتم.» یعنی «باید» را به همان صورت زمان حال حفظ می‌کنیم و فعل دوم را به صورت گذشته استمراری می‌آوریم. این نحوه بیان در ترجمه کاری که زیر نظر استاد انجام می‌شد ناخودآگاه به‌طور مرتب وجود داشت و سبب اعتراض و گاه عصبانیت استاد می‌شد و شرمندگی ما از اینکه علی‌رغم تذکر ایشان نمی‌توانیم عادت‌مان را ترک کنیم.

حال، صورت صحیح آن چیست؟ می‌دانیم که همواره بعد از فعل بایستن فعل بعدی «الترامی» خواهد بود، مانند جمله «من باید به جلسه بروم». برای ساختن زمان گذشته همین جمله لازم است از زمان گذشته فعل بایستن یعنی «بایست» استفاده کنیم و بگوییم: «من بایست به جلسه بروم.»

متأسفانه این نحوه بیان گذشته امروز بسیار غریب می‌نماید و شاید فقط اهل ادب بر آن آگاه باشند و به کار ببرند. من به تبعیت از استادم همچنان آن را رعایت می‌کنم، ولی شاید زمان آن رسیده باشد که حساسیت به درست و غلط را در این مورد رها کنیم و به صورت رایج میان عموم روی آوریم و آن را بپذیریم.

یاد استاد نجفی گرامی و عمر استاد سمیعی طولانی باد.



ابوالحسن نجفی





## ویراستار بودن از بیرون و درون

سمیه هاشمی | ویراستار، پژوهشگر

از نظر شمایی که ویراستار نیستی، ویراستار بودن چیز چندانی ندارد که بخوایم بگویم. پشت میز می‌نشینم، به مانیتور خیره می‌شوی، انگشتان روی کی‌برد تکان می‌خورد. گاهی مکث می‌کنی، لای یک کتاب را باز می‌کنی و دوباره به مانیتور خیره می‌شوی. این کار را تا چهار ساعت ادامه می‌دهی. شغلت جزو کسالت‌بارترین، بی‌تحرک‌ترین، خالی‌ازهیجان‌ترین، حوصله‌سربرتین، تکراری‌ترین، بی‌تنوع‌ترین و خیلی چیز منفی‌ترین دیگر است. بعد از چند سال هم، اگر اهل ورزش نباشی، تمام عضلات بالای بالاتنه آب می‌شوند و شره می‌کنند و می‌ریزند دور و بر شکم و پهلوهایت. و این همان چیزی است که از بیرون به نظر می‌رسی. تا اینجا که گفتم، اگر عقل سلیم داشته باشی، باید از این معجون بی‌هیجانی و بی‌ریختی فرار کنی. ولی من دلاورانه هر روز با تصور بیرونی از خودم درمی‌افتم، در بند می‌کشمش، پشت میز می‌نشینم و به مانیتور نگاه می‌کنم و، مثل شکارچی‌ای که انگشتش را روی ماشه تفنگش نگه می‌دارد تا به محض گذر شکار بچکاندش، انگشتانم را آماده شکار اولین غلط متن روی دکمه‌های کی‌برد نگه می‌دارم. ویراستاری که من باشم، هر چند از بیرون چون مجسمه بی‌هیجانی و کسالت به نظر می‌رسم، درونم پر از آشوب

و طوفان است؛ پر از دل‌شوره؛ پر از هیجان و حس رازگشایی؛ گاهی پر از دلگیری از صاحب متن، گاهی کمی حسادت به صاحب متن. من حتی دل‌شوره کودکی را دارم که شاید چندین سال دیگر به دنیا بیاید و، چون من بی‌دقتی کرده‌ام، جمله‌ای را اشتباه بفهمد و زندگی‌اش به بیراهه برود. من حتی غصه آن بلغارستانی ترک‌تبار داخل متن را می‌خورم که شاید در دهه هشتاد میلادی اجدادش را سرزنش می‌کرده که چرا به اینجا آمده‌اند و در قلب سرزمین مادری نمانده‌اند. من گاهی چنان از موضوع کتاب به هیجان می‌آیم که چشمانم کلمات را دو تا یکی می‌پرند تا به آخر جمله برسند و مغزم مجبور می‌شود که چشمانم را بردارد و کشان‌کشان بیردشان سر همان کلمه‌ای که خودش به آن مشغول بود. گاهی در یک متن کسل‌کننده ناگهان چشمم به کلمه‌ای می‌افتد که خوش‌آهنگی‌اش و البته بی‌ربطی‌اش با کلمات دوروبرش آن را مانند الماسی تراش‌خورده در میان تلی از زغال می‌کند — هر دو کربن‌اند، ولی این کجا و آن کجا؛ اینجاست که با تواضع تمام، که خودم می‌دانم رگه‌هایی غنی از غرور در آن است، به خودم می‌گویم که حتی از «این» متن هم می‌توان چیزی‌کی یاد گرفت.

هر جا و هر کس و هر موضوع و کلمه‌ای در هر نوشته‌ای ردی و شیاری در مغز ما بر جا می‌گذارد. در کاسه سر ما ویراستارها هر لحظه هنگامه‌ای برپاست، اما فقط صلیبی و سختی و سکون حجمه‌مان از بیرون پیداست.





## گونه افغانی فارسی؟!

نقدی بر مدخل «گونه افغانی فارسی» در کتاب نکته‌های ویرایش از علی صلح‌جو

شیر مهربار | ویراستارِ اهل افغانستان

در کتاب نکته‌های ویرایش مدخلی است با عنوان «گونه افغانی فارسی». این عنوان بیش از هر چیز این پیام را تداعی می‌کند که لابد گونه افغانی فارسی تفاوت‌هایی با گونه مثلاً ایرانی فارسی دارد. خواننده با دیدن این عنوان گمان می‌کند میان به اصطلاح گونه‌های مختلف زبان فارسی تفاوت، جدایی و خط‌کشی هست. اما اساساً گونه‌های متفاوت زبان فارسی وجود دارد؟

صلح‌جو در این یادداشت کوتاه به استناد مقاله‌ای از نجیب مایل هروی، نویسنده افغانستانی که

از ۱۳۵۰ در ایران زندگی کرده، به این نتیجه رسیده است که گونه افغانی فارسی وجود دارد. جالب اینکه استناد ایشان صرف به کاربرد متفاوت یک واژه است. آقای هروی در مقاله‌اش واژه «ارتفاع» را به مفهوم مرتفع کردن (برطرف کردن) به کار برده است. احتمالاً آقای صلح‌جو به این

نتیجه رسیده که مردم افغانستان واژه «ارتفاع» را به همین مفهوم به کار می‌برند. من که اهل افغانستان هستم و در ایران زندگی نکرده‌ام تاکنون چنین کاربردی را برای واژه ارتفاع در میان نویسندگان افغانستانی ندیده‌ام. در افغانستان نیز معنای ارتفاع همان است که در ایران است.

آقای صلح‌جو در شروع می‌نویسد هیچ‌کس در بزرگسالی قادر نیست زبان خارجی‌ای را در حدی فراگیرد که در هیچ وضعیتی خود را لو ندهد. امیدوارم منظور ایشان و برداشت خوانندگان این نباشد که آقای هروی بعد از سال‌ها زندگی در ایران هنوز زبان فارسی را در حدی یاد نگرفته که خود را لو ندهد و با استفاده متفاوت از واژه «ارتفاع» این را ثابت می‌کند.

ما یک زبان فارسی داریم. در فارسی نوشتاری و رسمی هیچ تفاوتی جدی‌ای میان فارسی در ایران و افغانستان نیست. اکثر کتاب‌ها در افغانستان چاپ و تألیف و ترجمه ایران است. مردم افغانستان هیچ مشکل خاصی در فهم به اصطلاح «گونه ایرانی فارسی» ندارند!





## ویراستار شهر نور

سحر مرامی | ویراستار

ژولیت آدان (Juliette Adam)، نویسنده و ویراستار و فمینیست فرانسوی، در ۱۴ اکتبر ۱۸۳۶ در وربری فرانسه زاده شد. نام خانوادگی او لامبر بود. از این رو، بسیاری او را با نام ژولیت لامبر می‌شناسند. در ۱۸۵۲، با پزشکی به نام آلکسی دلا مسین ازدواج کرد. پس از آن، به پاریس رفت و تحت حمایت ژرژ ساند، نویسنده و فمینیست فرانسوی، قرار گرفت. آدان،

در پاریس، با یک گروه ادبی شامل نویسندگان و ویراستاران باتجربه آشنا شد. در ۱۸۵۶، همکاری با مجلات و چاپ مقاله را آغاز کرد. در ۱۸۵۸، کتابی با موضوع اعتراض به موقعیت زنان در اجتماع (*Idées antiproudhoniennes sur l'amour, la femme et le mariage*) همگام با جنبش‌های زنان در فرانسه منتشر کرد.

در ۱۸۶۸، پس از مرگ همسر اولش، ژولیت آدان با آنتونیو ادمون آدان، فعال سیاسی، ازدواج کرد. ژولیت آدان در پاریس با دولت مردان برجسته فرانسه ملاقات کرد و به حوزه سیاست راه یافت. رفاقتش با لئون گامبتا، سیاستمدار برجسته فرانسوی، در ورود او به دنیای سیاست مؤثر بود. پس از مدتی، او به زنی قدرتمند و فعال در سیاست تبدیل شد که در محافل سیاسی از نظراتش با احترام یاد می‌کردند. وی تالاری را تأسیس کرد که گامبتا و دیگر رهبران جمهوری خواه در آن رفت و آمد می‌کردند. آدان در



برگرداندن منطقه آلزاس — لورن از آلمان به فرانسه تاثیرگذار بود و به پاس تلاش‌هایش در این زمینه عنوان «فرانسوی بزرگ» به او داده شد.

وی تنها زن حاضر در مراسم امضای پیمان ورسای بود. در ۱۸۷۹، انتشار *نوول پروو (Nouvelle Revue)* را، که به یکی از مجلات برجسته پاریس تبدیل شد، آغاز کرد. وی هشت سال ویراستار مجله بود و از ابتدا تا ۱۸۹۹ مدیریت آن را بر عهده داشت. آدان بسیاری از نویسندگان بزرگ فرانسه را به جهان معرفی کرد. او نوشته‌های نویسندگان فرانسوی مانند پل بورژه، پیر لوتی، گی دو موپاسان و اکتاو میرابو را منتشر کرد. آلفونس دوو، پیش

از نوشتن رمان جدید، ساعت‌ها در مورد طرح کلی آن با آدان بحث و مشورت می‌کرد. آدان ویراستار و منتقدی تیزبین و دقیق بود. بسیاری از آثار او به صورت مقاله، زندگی‌نامه و رمان چاپ شد. برخی از مقالات او با نام مستعار پل واسیلی منتشر شد. در ۱۸۹۷، *هوم مانثلی (Home Monthly)*، مجله‌ای امریکایی، به سردبیری ویلا کدر، او را بزرگ‌ترین زن ویراستار پاریس نامید. در ۱۸۸۲، ملک صومعه‌ای را خرید و از ۱۹۰۴ تا زمان مرگش در در ۲۳ اوت ۱۹۳۶ آنجا زیست.

### منابع

*Encyclopedia Britannica*,  
www.cather.uni.edu;  
www.encyclopedia.com;  
www.archivesdulfeminisme.fr





## دو خاطره از ویرایش

مریم پورثانی | ویراستار، ناشر

### \* خاطره‌ای از استاد ایرج جهانشاهی

سال ۱۳۶۷ در کارگاه سه‌روزه مجله دانشمند در زمینه نگارش و ویرایش متون علمی شرکت کردم. استادان یگانه‌ای درس می‌گفتند. روز اول، استاد ایرج جهانشاهی درس دادند. نام و یاد ایشان را با آوردن فرازهایی از سخنانشان در این مطلب گرامی می‌دارم.

– باید با زبان زندگی کنیم.

– در کار نویسندگی لازم است: دیدن، یافتن، پختن در مغز و داشتن فلسفه.

– اگر مغز داریم، می‌توانیم بنویسیم. کسی قادر به نوشتن نیست که اندیشه نمی‌کند.

– اگر خواندیم و فهمیدیم، بعد جرئت داریم

بنویسیم. باز کردن دیکشنری خوب است، اما اندیشه کردن چیز دیگری است.

– زبان هر قدر ساده‌تر و روان‌تر باشد زیباتر است.

– گاهی برای انتخاب یک واژه باید

سی لغت را بنویسیم و با صدای بلند برای خود و دیگران بخوانیم. آهنگ کدام یک بهتر است؟

– یکی از چیزهای مایه‌دار بودن کتاب‌خوانی است. هر چه بیشتر بخوانیم، بیشتر و بهتر می‌توانیم بنویسیم. مثال: هر چه با بجه بیشتر حرف بزنند، زودتر زبان باز می‌کند.

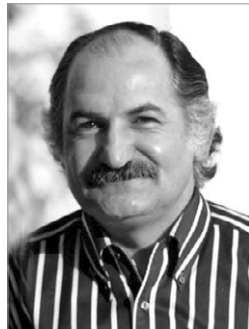
– پیشنهادهای ویراستار باید سازنده باشد.

– هر کجا بنویسند لطفاً درب را ببندید، من آن در را چهارطاق باز می‌کنم!

### \* زیبایی در ذات ویرایش نهفته است

ترم اول فوق‌لیسانس بودم، رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی پزشکی. درسی داشتیم به نام اصطلاحات پزشکی. استاد پیشکسوت این درس، ابتدای هر جلسه، از یکی از دانشجویان می‌خواست درس جلسه قبل را مرور کند. آن روز نوبت من بود. ایشان، هفته پیش، از مبارزه انواع گلبول‌های خون با عوامل بیماری‌زا سخن گفته بود. نکات مهم درس را بازگو کردم. مثلاً اینکه ترشحات

محل زخم پیکر بی‌جان گلبول‌های میزبان و عوامل بیماری‌زاست. استاد لبخندی زد و گفت: «چه زیبا سخن می‌گویی! من گفته بودم لاشه و شما گفتی پیکر بی‌جان. آفرین!» که ناگهان بچه‌های کلاس یک‌صد گفتند: «استاد، این مریم پورثانی ویراستاره!»



ایرج جهانشاهی





## پرکینز

### ویراستارِ مهربان همچون پرستاری با محبت

منار جیبیه فرد | ویراستار

اما پرکینز امید داشت بتواند آثار نویسندگان جوان تر را منتشر کند. او، برخلاف اکثر ویراستاران، همیشه فعالانه در پی نویسندگان جوان و نوپا بود. بزرگ‌ترین کشف او، در سال ۱۹۱۹، با چاپ اولین رمان اسکات فیتز جرالِد با عنوان این سوی بهشت اتفاق افتاد. پرکینز از طریق جرالِد با همینگوی آشنا می‌شود و این نویسنده بزرگ با کمک او، در سال ۱۹۲۶، نخستین رمان مهم خود، خورشید همچنان می‌دمد، را منتشر می‌کند.

برای آشنایی بیشتر با این ویراستار بزرگ به تماشای فیلمی می‌نشینم که بخش کوچکی از زندگی او را به تصویر کشیده است. این فیلم، به کارگردانی مایکل گِرنِدیج، نابه‌نام دارد و داستان واقعی رابطه پیچیده توماس وولف با مکس پرکینز است. بزرگ‌ترین مشکل کاری که پرکینز در دوران کاری خود با آن مواجه می‌شود نبود خودانضباطی هنری توماس وولف بوده است. وولف حجم زیادی می‌نوشته و به هر جمله خود بسیار دلبسته بوده است. پس از کشمکشی عظیم، پرکینز وولف را وادار می‌کند تا نود هزار کلمه از اولین رمان خود با عنوان فرشته، به سوی خانه نظر کن! را حذف کند. این رمان در سال ۱۹۲۹ به چاپ می‌رسد.

ولف در ابتدا از پرکینز به خاطر کشف و راهنمایی او سپاسگزار بود، اما بعد، این تصور عمومی که موفقیت خود را مدیون ویراستارش است ناراحتش می‌کند و پس از دعواهای متعدد با پرکینز،

انتشارات اسکریبنرز را ترک می‌کند. با وجود این، پرکینز، پس از مرگ زود هنگام او در سال ۱۹۳۸، ویراستار ادبی وولف باقی می‌ماند و او را همیشه نزدیک‌ترین دوست خود می‌داند. اگرچه شهرت پرکینز در مقام ویراستار بیشتر به این سه نویسنده بزرگ مرتبط



| مکس پرکینز

یاد مطلبی می‌افتم که حدوداً شش سال پیش در کتاب دوم گاهنامه ویراستار خوانده بودم. مصاحبه‌ای خواندنی، به ترجمه مؤده دقیقی، از فعالیت‌های جرالِد گراس و گروه ویراستاران مستقل (آی‌ای‌جی) که گراس بنیانگذارش است. توروک گاهنامه و خواندن دوباره آن فکر مرا ناخودآگاه به کتاب ویرایش از زبان ویراستاران جلب کرد.

رفتم سراغ کتابخانه‌ام و آن را ورق زدم. برخی مطالب را علامت زده‌ام و زیر برخی سطور خط کشیده‌ام. نگاهی به پیشگفتار چاپ دوم کتاب، به قلم عبدالحسین آذرنگ، می‌اندازم. زیر نام مکس پرکینز خط کشیده‌ام. پشت لپ‌تاپم می‌نشینم و جست‌وجویی می‌کنم. نام اصلی او ویلیام مکسول اوارتس پرکینز (۱۸۸۴-۱۹۴۷) است. او در موفقیت و شهرت برخی نویسندگان امریکایی تأثیر فراوانی داشت. پرکینز اقتصاد خواند و در ۱۹۰۷، از کالج هاروارد، فارغ‌التحصیل شد. زیر نظر چارلز

تاوینسد کولپند، استاد ادبیات و شاعر و نویسنده، تعلیم دید. کولپند در آموزش پرکینز برای حرفه‌اش تأثیر مهمی گذاشت. پرکینز مدتی خبرنگار نیویورک تایمز بود، و بعد از آن، در سمت مدیر تبلیغات در انتشارات پسران چارلز اسکریبنرز مشغول به فعالیت شد. این انتشارات به چاپ آثار نویسندگان قدیمی معروف بود،

## همین است که هست

مژگان اصغری طرقي | ویراستار، مدرس دانشگاه

این چند سطر مطلب نه صرفاً حاصل یک خاطره یا تجربه، بلکه فراتر از آن، بیان یک اصل اخلاقی مهم است که هر ویراستاری باید همواره آن را سرلوحه کارش قرار دهد و با این رویکرد آثار دیگران را ویرایش کند. وقتی به عنوان نویسنده یا مترجم اثر خود را برای چاپ به ناشر یا دفتر مجله‌ای تحویل می‌دهیم، از ما خواسته می‌شود آزاد و صاحب اختیار بودن ناشر یا دفتر مجله در ویرایش مطالب را بپذیریم؛ اما گاهی، در نهایت، نویسنده یا مترجم از حاصل کار چندان رضایت ندارد و می‌گوید اثرش در فرایند ویرایش آسیب دیده است. حال، چه باید کرد؟ آیا باید نظر او را پذیرفت و در ویرایش متن تجدید نظر کرد یا حتی، در صورت لزوم، کار را دوباره با دقت بیشتری انجام داد یا اینکه به وی یادآوری کرد که، طبق توافق اولیه، ناشر یا دفتر مجله در ویرایش نوشتارش تام‌الاجتبار است و او هیچ‌گونه حق اعتراض ندارد؟ غالباً ویراستار، ناشر یا دفتر مجله اعتراض نویسنده یا مترجم را نمی‌پذیرند و تلویحاً یا تصریحاً به وی می‌گویند «همین است که هست!» و اگر ویرایش را نمی‌پذیرد، به‌رغم طی شدن مراحل زمان‌بر، باید اثرش را در جای دیگری منتشر کند؛ حال آنکه در این موقعیت بهتر است ویراستار منصف و معتقد به اصول اخلاق حرفه‌ای بپذیرد که صاحب اصلی اثر است نویسنده یا مترجم آن است و بنابراین باید کاری کرد که در نهایت رضایت او تأمین شود؛ بدین ترتیب، به یاد داشته باشیم، با وجود داشتن مهارت بسیار زیاد و سابقه چندین ساله در ویراستاری، چنانچه نویسنده یا مترجمی از ویرایش اثرش رضایت نداشته باشد، به جای گفتن «همین است که هست!» سعی کنیم آنچه را از نظر او اشکال به‌شمار می‌آید، به‌گونه‌ای تغییر دهیم که رضایتش حاصل شود و تغییرهایی را که با توجیه زبانی و علمی صورت گرفته‌اند برایش شرح دهیم تا در نهایت با او به اتفاق نظر برسیم.



پرکینز، ویراستار مهربان همچون پرستاری با محبت | منارحبیبه‌فرد

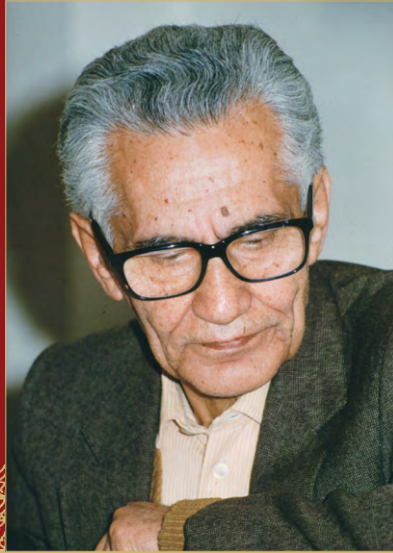
است، به موفقیت بسیاری از نویسندگان دیگر، همچون مارجوری کینان را اولینگز، نیز کمک می‌کند. پرکینز تمام عمرش را صرف پروراندن آثار دیگران کرد. «او با نویسندگان همراه و همگام می‌شد، تجربه‌های فراوان خود را در اختیارشان قرار می‌داد تا آنچه می‌خواهند بنویسند. پرکینز نکته‌هایی را در خوانندگان و در خواندن تشخیص می‌داد که مراعات آن‌ها موجب می‌شد پیام نویسنده به بهترین صورت ممکن به خواننده انتقال یابد. نویسندگان همین جنبه‌ها را در ویرایش پرکینز می‌دیدند؛ او را به‌سان پرستاری می‌یافتند که همه مهر و محبت، توان، دانش، و تجربه خود را به خدمت موجودی می‌گیرد که باید تندرستی خود را بازیابد، و از این رو آرزو می‌کردند پرکینز ویراستار نوشته‌هایشان باشد». متیو بروک‌گلی، محقق و ویراستار فرهنگ زندگی نامه ادبی، پرکینز را شناخته‌شده‌ترین ویراستار ادبی ادبیات امریکا توصیف کرده است.

### منبع

گراس، جرال (۱۳۹۵). ویرایش از زبان ویراستاران، آنچه نویسندگان باید درباره کار ویراستاران بدانند. ترجمه گروه مترجمان، ویراسته‌مده دقیقی، تهران: کتاب مهناز.







## ویراستار، کتابخوان حرفه‌ای

هر کسی نمی‌تواند ویراستار باشد. البته با آموزش می‌شود ویراستار فنی شد، ولی ویراستار زبانی، محتوایی، ساختاری، این‌ها توانایی‌هایی می‌خواهد که در واقع کسب آن توانایی‌ها همت می‌خواهد. باید زیاد بخوانید. مثلاً اگر ویراستار یک رمان ترجمه‌ای هستید، باید رمان خوان باشید. اگر ویراستار ترجمه‌یگ اثر ادبی، نقد ادبی، نظریه‌ی ادبی هستید، باید با نظریه‌های ادبی، با اصول و مبانی نقد ادبی آشنا باشید. بنابراین، تنها آموزش دیدن در کلاس کافی نیست. باید خوره کتاب باشید؛ خلاصه، کتاب خوان باشید. من خیلی‌ها را دیده‌ام که ویراستاری می‌کنند، ولی کتاب زیاد نخوانده‌اند. نه تنها کتاب‌های معاصر را، کتاب‌های با ارزش کهن را. البته این موضوع هست که باید انتخاب کنند؛ چون نمی‌شود همه کتاب‌ها را خواند. باید انتخاب کرد یا پرسید کدام مترجم خوب است؛ چه کسی قلم خوبی دارد؛ در چه نوعی و در چه رشته‌ای چه کسی هست که زبده و نخبه است؛ آثار او را بخوانند. یعنی آثار را انتخاب کنند و بخوانند.



## شرافت در جغرافیای نقص

الناز معتمدی | ویراستار

نگاهم به نگاهش بود.

گفت: «به‌به خانم ویراستار! در روزنامه کار می‌کنی؟»

گفتم: «برای همه‌جا کار می‌کنم و برای هیچ‌جا.»

گفت: «تازه شدی شبیه ما؛ مطب، بیمارستان، مجازی...»

با خنده گفتم: «البته دستمزدمان خیلی فرق دارد.»

گفت: «چند سال تلاش کردی؟»

گفتم: «حداقل از سال ورود به دانشگاه و عجیب است که ناباورانه بیست سال از آن روزها گذشته است.»

گفت: «پس واقعاً شبیه‌ایم! تو نقص متن را رفع می‌کنی، ما نقص بدن را و همیشه لازم هستیم.»

تعریف خوبی بود. در جغرافیای نقص، چه شغل شریفی داریم.

آن روز وقتی از در اصلی ساختمان پزشکان بیرون رفتم، متنی پشت در خواندم: «بیمارین محترم و محترمه، خواهشاً توجه نمایید که درب بسته گردد» و بعد کسی شلخته زیرش نوشته بود: «هوا سرد می‌باشد!!!»

نوشتن از تجربه ویراستاری همان‌قدر در این زمانه نیاز است که نیست. از آن جهت نیاز است که سال‌ها کوشیده‌ایم تا مقام و مرتبه ویراستار به حداقلی که حالا رسیده برسد؛ پس باید از روزهایی که بر ما گذشت بنویسیم و از آن‌سو نیاز نیست؛ که اوضاع بحران‌زده سکوت و مطالعه بیشتر و گاه کم‌کاری را طلب می‌کند. به مطب پزشک رفته بودم. فرمی مقابلم بود که باید شغلم را در آن می‌نوشتم. من درس می‌دهم، ولی استاد نیستم و راه بسیاری در پیش دارم؛ کارمند جایی نیستم یعنی نخواستم باشم؛ گاهی مطالعه و پژوهش می‌کنم و چیزی نمی‌نویسم؛ ولی ویراستاری شغل اصلی‌ام است. یک‌بار کسی وقتی از شغلم باخبر شد با کمی نگرانی گفت: «فقط همین!»

اگر خواندن متون به جهت رفع نقص‌ها، روان کردن زبان، مقایسه با اصل متن در متون ترجمه و، در نهایت، رسیدن به خروجی بی‌غلط برای رساندن اصل محتوا با زبانی رسا به مخاطب «فقط همین!» است، بله؛ فقط همین!

آن روز سرانجام در فرم نوشتم: «ویراستار». وقتی پزشک داشت پرونده‌ام را می‌خواند





## ویراستار خراب‌کار نیست!

مریم عرفانی‌فر | ویراستار

و باعث از بین رفتن نشاط و ذوق ویراستار در حین کار می‌شود.

گویا هنوز اهمیت کار ویراستار برای بسیاری از نویسندگان و حتی ناشران مشخص نیست. آن‌ها نمی‌دانند که نقش ویراستار در بالا بردن کیفیت آثار تا چه اندازه مهم است و اولین منتقد هر نوشته، قبل از انتشار، همان ویراستار است که با نگاه دقیق و موشکافانه خود سعی می‌کند مطالب را روشن و قابل فهم‌تر کند.

ویراستار معماری است که سعی می‌کند با زدودن ناراستی‌ها و نادرستی‌ها از ساختمان متن بنایی شکل و زیبا بسازد تا چشم‌ها را بنوازد و لذتی عمیق و وصف‌ناشدنی را برایش فراهم کند: لذتی که با هیچ لذت دیگری هم‌سنگ نیست و طعم بی‌مانند آن را فقط خوانندگان آن آثار می‌چشند و بس.



**ویراستار معماری است که سعی می‌کند با زدودن ناراستی‌ها و نادرستی‌ها از ساختمان متن بنایی شکل و زیبا بسازد**

در فرهنگ مدرن امروز، رسانه‌های اجتماعی نقش مهمی در زندگی مردم بازی می‌کنند. با این حال، هنوز هم کلام مکتوب در شکل‌گیری فرهنگ جوامع مؤثر است. امروزه محتواهای متنوعی، در شکل‌های گوناگون، در اختیار مردم قرار می‌گیرد. کتاب‌های چاپی سنتی، کتاب‌های الکترونیکی، وبلاگ‌ها و غیره قالب‌هایی‌اند که در اختیار همه قرار گرفته است. همین موضوع باعث شده تا فرصت‌های بیشتری در اختیار علاقه‌مندان به کلام مکتوب ایجاد شود. صرف نظر از قالب‌ها، هر نوشتاری دور رکن اساسی دارد که بدون آن‌ها هیچ نوشته‌ای شکل نمی‌گیرد: ویراستار و صاحب اثر. این دور رکن اصلی هر نوشته‌ای‌اند که هیچ‌کدام از آن‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت.

بر کسی پوشیده نیست که صاحب اثر و ویراستار باید با هم در ارتباط باشند و ارتباط درست و منطقی بین آن‌ها باعث بهتر شدن سطح کیفی اثر خواهد شد. اما، طی سال‌هایی که به این حرفه ارزشمند مشغول هستم، بسیار دیده‌ام که نویسندگان ارتباط سازنده با ویراستار برقرار نمی‌کنند و حتی به ویراستار دید بدی دارند و به چشم آنان ویراستار کسی است که می‌خواهد اثرشان را خراب یا دست‌کاری کند. این نگرش مخرب برخی از نویسندگان به ویراستار و ویرایش روحیه ویراستار را تخریب می‌کند



## ویراستار؛ جراح یا باغبان

فاطمه گلچین | ویراستار، مدرس دانشگاه

پاکیزه‌نویسی از دیرباز در همهٔ متون و به‌ویژه در ادبیات کلاسیک جایگاهی والا داشته و نشان‌دهندهٔ متنی روان و نویسنده‌ای مسلط و دانا بوده است. سال‌ها پیش، وقتی کتاب آیین نگارش و ویرایش را برای کسب نمره‌ای عالی در امتحان دانشگاه مطالعه می‌کردم، ویرگول را شناختم؛ سپس پاراگراف‌بندی را آموختم و، در سیر مطالعه، با ویرایش زبانی انس گرفتم. از آنجاکه خلق و آراستگی همواره برایم ارزشمند بود، از دیدگاهی دیگر نگارش را مدنظر قرار دادم و دریافتم ویرایش و درست‌نویسی، دوشادوش نوشتن، بر آراستگی متن و اقبال آن نزد خواننده می‌افزاید. از آن پس، هنر پاکیزه‌نویستن به محکی برای سنجش مطالعهٔ متون گوناگون تبدیل شد. ورود به عرصهٔ ویرایش و ویراستاری دنیایی متفاوت از شیوهٔ نگارش و درست‌نویسی را پیش رویم قرار داد. گویی ویراستار هنگام ویرایش در فرایند جراحی قرار می‌گیرد تا ناهنجاری‌های احتمالی متن را درمان کند یا مانند باغبانی شاخ

و برگ‌های اضافی را از درخت متن بزداید. از این رو، هنر ویرایش فراتر از پاکیزه‌کردن ظاهر متن و مرتب‌کردن جملات است. ویراستار در دنیای دستور زبان و محتوا سیر می‌کند و هر جمله را با معیار درست‌نویسی می‌سنجد. از ویرگول و گیومه می‌گذرد و فعل را با فاعل مطابقت می‌دهد. همچنین، خطاهای دستوری را رفع می‌کند، واژگانی مناسب برمی‌گزیند و نوشتاری منسجم را آماده می‌کند.

سال‌ها همراهی با نویسندگان و نوشته‌های آنان به من آموخت نگارش هنری والا است و ویرایش زینت‌دهندهٔ آن، که گاه ظاهر متن را می‌آراید و زمانی آن را پیراسته می‌کند. از این رو، شاید بتوان گفت نگارش و ویرایش از یکدیگر منفک نیستند: نویسنده نهال متن را می‌کارد و پرورش می‌دهد و ویراستار آن را می‌پیراید و می‌آراید تا در نهایت به درختی بارور تبدیل شود که ثمرهٔ آن رشد آگاهی، تفکر، علم، بصیرت، فضل و کمال است. در پایان، ضروری است بدانیم گسترهٔ ویرایش و درست‌نویسی مسیری خطی و مشخص ندارد و ویراستار در مواجهه با متن از اصول تعریف‌شده فراتر می‌رود و بر دانش خود می‌افزاید.



ویراستار هنگام ویرایش در فرایند جراحی قرار می‌گیرد تا ناهنجاری‌های احتمالی متن را درمان کند یا مانند باغبانی شاخ و برگ‌های اضافی را از درخت متن بزداید.





## در مصائب ویرایش کاغذی

سید محمد حسین میرفرخانی | ویراستار

با وجود فراگیر شدن استفاده از رایانه در فرایند تولید کتاب، آیا ویرایش روی کاغذ همچنان منطقی است؟ برخلاف تصور بسیاری از ما ویراستاران، پاسخ شماری از ناشران به این پرسش مثبت است. به عنوان ویراستاری که از گذشته تا امروز کتاب‌هایی را روی کاغذ ویرایش کرده و می‌کند، در این یادداشت کوتاه، از تجربه شخصی‌ام در این باره خواهم گفت.

آنچه شخصاً در دفاع از ویرایش کاغذی شنیده‌ام عمدتاً چیزی فراتر از این دو گزاره یا گزاره‌هایی از این دست نبوده است:

۱. ویرایش روی کاغذ دقیق‌تر است (روی کاغذ چشم به اصطلاح کمتر می‌دود، تاروی نمایشگر، خصوصاً اگر متن روی کاغذی غیرسفید، مثلاً کرم‌رنگ ویرایش شود)؛

۲. ویراسته‌های کاغذی را راحت‌تر می‌توان سنجید و خصوصاً به تأیید پدیدآور (ان) رسانند، به‌ویژه اگر پدیدآور قدری سخت‌گیر باشد یا با رایانه و نرم‌افزارهای متن‌پرداز آشنایی چندانی نداشته باشد.

به تجربه دریافته‌ام که این گزاره‌ها را نه می‌توان مطلقاً پذیرفت و نه سراسر مردود دانست. در واقع، اگر بخواهم حرف آخر را همین اول بزنم، باید بگویم: انتخاب میان ویرایش کاغذی و رایانه‌ای به عوامل چندی وابسته است که هریک از این دو گزینه و حتی ترکیبی از آن‌ها را در موقعیت‌هایی موجه می‌سازد. باین حال، می‌خواهم از فرصت استفاده کنم و به اختصار، برخی اشکالات ویرایش کاغذی را یادآور شوم.

مهم‌ترین اشکال فنی به نظر من این است که ویراستار عملاً از امکان «جست‌وجو» در متن محروم می‌ماند. به همین دلیل یک‌دست کردن

برخی تغییرات بسیار دشوار و گاه ناممکن می‌شود. برخی اشکالات متن را هم شاید از اساس نتوان تشخیص داد. همچنین اگر ویراستار بخواهد تغییراتی در سراسر متن اعمال شود (همان چیزی که آن را عموماً «دستور کلی» می‌نامیم)، در بیشتر موارد، امکان سنجش این تغییرات را نخواهد داشت و همین بر احتمال خطا می‌افزاید. (فکر می‌کنم بیشتر ما از اشتباهات خنده‌دار ناشی از دستورکلی خاطره‌ای داشته باشیم.) دیگر اینکه چون تغییرات مدنظر ویراستار را عموماً یکی دیگر از همکاران اعمال می‌کند، تعداد دست‌اندرکاران افزایش می‌یابد و همین یعنی طولانی‌تر شدن فرایند نشر و البته بیشتر شدن احتمال خطای انسانی. بگذریم از اینکه بعضی وقت‌ها لازم می‌شود فرد سومی بر اعمال تمام‌وکمال تغییرات نظارت کند و این جز نمونه خوانی مرسوم است. سرآخر هم بعضی وقت‌ها ویراستار مطمئن نمی‌شود که تغییرات مدنظرش به‌درستی در متن پیاده شده یا خیر، مگر اینکه خود دوباره متن را بررسی کند. یکی از این موارد که برای خود من نگرانی‌زاست، حرکت‌گذاری کلمات در عبارات و جملات عربی متن است که گاهی پس‌پیش شدن یا تغییر نابعایشان معنا را دگرگون یا حتی واژگون می‌کند.

از این‌ها گذشته، در ویرایش کاغذی معمولاً از هر کار، سه‌چهار نسخه یا حتی بیشتر پرینت گرفته می‌شود. بر آسیب‌های زیست‌محیطی این کار هم اگر چشم ببوشیم، که به نظر من البته نباید چنین کنیم، این حجم از کاغذ بسیار جاگیر است و خیلی وقت‌ها ناشران را به دردسر می‌اندازد. ضمناً امکان حفاظت از آن در برابر انواع آسیب‌های فیزیکی همیشه فراهم نیست. مشکل دیگر این شیوه ویرایش دشواری انتقال نسخه‌ها به‌ویژه در کارهای پر حجم است، آن‌هم در روزگاری که به هزارویک دلیل، بسیاری از عاملان نشر دورکار (تر) شده‌اند. پیداست که در ویرایش کاغذی، جابه‌جایی نسخه‌ها میان پدیدآور، ناشر، ویراستار، صفحه‌آرا و سایر دست‌اندرکاران لاجرم باید به‌صورت حضوری انجام بگیرد،

## اخلاق در ویرایش

مریم مرشد | ویراستار

بی‌گمان برای موفقیت در هر کاری باید راه و رسم آن را آموخت. حرفه ویراستاری نیز از کارهایی است که انجام دادن درست آن در چرخه پژوهش و نگارش و نشر به بهره‌مندی از دانش ویرایش، سلیقه و قریحه‌ای خوش، حوصله‌ای وافر و اخلاقی بایسته نیازمند است تا بتوان در این مسیر موفق شد. این‌ها مکمل یکدیگرند و هر کدام بدون دیگری بی‌نتیجه خواهد بود.

یکی از مهم‌ترین اصول حرفه ویراستاری امین بودن و داشتن وجدان کاری است؛ بدان معنی که ویراستار از سهل‌انگاری و شتاب بیهوده در اجرای کار پرهیزد و با تلاش به سر حد توان و با دقت ویرایش اثر را به سرانجام رساند. همچنین، ویراستار باید دیدگاه‌های اصولی و درست ویرایش را با قاطعیت به نویسنده یا ناشر بیان کند؛ البته هنگامی که برای مؤسسه و سازمان ویرایشی و یا پژوهشی کاری انجام می‌شود، باید بر پایه شیوه آن‌ها نکات ویرایشی رعایت شود، اما در برابر پافشاری نویسندگان برای اظهار و اعمال دیدگاه‌های شخصی قاطعیت لازم است.

افزون بر آن، رعایت نظم و انضباط کاری در امر ویرایش نیز سبب موفقیت ویراستار است و بر پایه این نظم و سامان می‌توان زمان مناسب برای تحویل کار را در نظر گرفت، که امر بسیار مهمی است، زیرا ویراستارانی که نظم زمانی ندارند، به اعتبار خود لطمه می‌زنند و در چرخه نشر نیز خلل ایجاد می‌کنند.

در نهایت، بیان این نکته خالی از لطف نیست که: «رابطه میان ویراستاران و پدیدآوران و ناشران رابطه فردی و جزئی نیست که نقض اصول و اخلاق در آن به مناسبات خصوصی میان اشخاص محدود باشد. تیغ ویراستار سیاست قاطع دستگاه نشر است و بریدن‌های همین تیغ، در موارد بسیار، تعیین‌کننده مرزهای فرهنگی است.»\*

حال یا مستقیم یا به کمک پیک و پست. این کار، علاوه بر اینکه زمان‌بر و هزینه‌زاست، مشکلات خاص خود را دارد: از آسیب‌دیدگی نسخه‌ها گرفته تا درهم‌وبرهم شدن و حتی مفقود شدن آن‌ها.

تصور می‌کنم مشکلات ویرایش کاغذی به مواردی که برش مردم محدود نباشد و ویراستارانی که تجربه کار روی کاغذ دارند بتوانند بر این‌ها موارد دیگری هم اضافه کنند. به این ترتیب، شاید بهتر باشد این‌طور جمع‌بندی کنم: در بیشتر موارد، ویرایش رایانه‌ای به سود همه است. به همین خاطر چه بهتر که گزینه نخست ناشران باشد. با این حال، چنان‌که در ابتدا گفتم، ویرایش کاغذی را به دلایلی «نمی‌توان» و شاید «نباید» یکسره کنار گذاشت.



**مهم‌ترین اشکال فنی  
ویرایش کاغذی به‌نظم  
این است که ویراستار عملاً  
از امکان «جست‌وجو» در  
متن محروم می‌ماند.**

\* عبدالحمید آذرنگ، «اخلاق در ویرایش و نشر»، ماهنامه کلک، شماره ۳۵ و ۳۶، بهمن و اسفند ۱۳۷۱.





## کسی هست که به حرف داوران لاک پشت پرنده گوش کند؟

مهدی عصاره | ویراستار

در دهه‌های اخیر، شاهد پیشرفت‌های بسیاری در عرصه ادبیات کودک و نوجوان ایران بوده‌ایم که جای امیدواری و سپاس دارد. امروزه، در حالی که خوشبختانه فارسی‌نویسی برای کودکان دغدغه بسیاری از ناشران این حوزه شده، اما این دغدغه هنوز به رفتاری جمعی و کامل و کارآمد تبدیل نشده است.

این امر موجب شده تا بارها شاهد تکرار یکی از گلابه‌های همیشگی داوران لاک پشت پرنده یعنی معضل ویرایش این‌گونه متون باشیم. آن‌ها نوشته‌اند:

متأسفانه ویرایش نشدن کتاب‌ها و گاه ویرایش بد، با وجود نوشتن [نام] ویراستار در شناسنامه کتاب، به همراه مشکلات نمونه‌خوانی، غلط تایپی و املائی معضلی است که روزه‌روز گریبان‌گیر ناشران بیشتری می‌شود.

پیش‌تر، این مشکل در ناشران کم‌کار و کوچک دیده می‌شد، اما امروزه به آثار ناشران معتبر، پرکار و صاحب‌نام هم سرایت کرده ... بهتر است ناشران این مسئله را جدی بگیرند، زیرا گاهی حجم غلط‌ها و مشکلات

ویرایشی به حدی است که آثار خوب کنار گذاشته می‌شوند (پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، ش ۱۱، ص ۹۴).

این گرفتاری ناشران، در کنار تربیت ضعیف و ناکافی ویراستاران و نیز کم‌توجهی وزارت آموزش و پرورش به آموزش مناسب و کارآمد مهارت‌های نویسندگی به نوجوانان، که بخشی از آن‌ها نویسندگان و ویراستاران ایران خواهند شد، باعث شده همچنان شاهد ادامه روند معیوب خلق و ویرایش متون کودک و نوجوان باشیم. در حالی که اگر به مصائب ویراستاران توجه می‌شد و دانشگاه فرهنگیان آموزش و تربیت دبیران را به درستی به اجرا می‌گذاشت و متون جدید فارسی متوسطه را به درستی و با تخصص به نویسندگان و ویراستاران آینده آموزش می‌داد، در سال‌هایی نه‌چندان دور، در زمینه فارسی‌نویسی برای کودکان و نوجوانان، آن‌چنان پیشرفت می‌کردیم که استاد فقید نادر ابراهیمی در کتاب مقدمه‌ای بر فارسی‌نویسی برای کودکان (ص ۱۶) از آن این‌گونه یاد می‌کند: «کودک بتواند نوشته را بخواند، راحت بخواند، بشنود، بفهمد، حس کند، و در صورت لزوم به یاد بسپارد.»

### منبع

ابراهیمی، نادر. مقدمه‌ای بر فارسی‌نویسی برای کودکان، تهران، روزبهان، ۱۳۹۶.





روابط عمومی انجمن صنفی ویراستاران

بهمن ۱۴۰۱